

معلولیت

در ادبیات کودک و نوجوان ایران

بررسی و طبقه‌بندی ۱۳ اثر در دهه گذشته (۱۳۶۸-۱۳۷۸)

مسعود ناصری

چند تکه کاغذ، چند علامت سیاه و تو ناگهان به یک داستان می‌رسی؛ داستان زندگی و مرگ، داستان کودکانی شاد و غمگین، بدخلق یا پریشان، داستان شباهت‌ها و تفاوت‌ها، داستان آنچه موجب جنایی‌مان می‌شود و آنچه به یکدیگر پیوندمان می‌دهد، داستان فاصله‌ها و تنهایی، داستان شکستن مرزها و رهایی؛ داستان معلولیت.

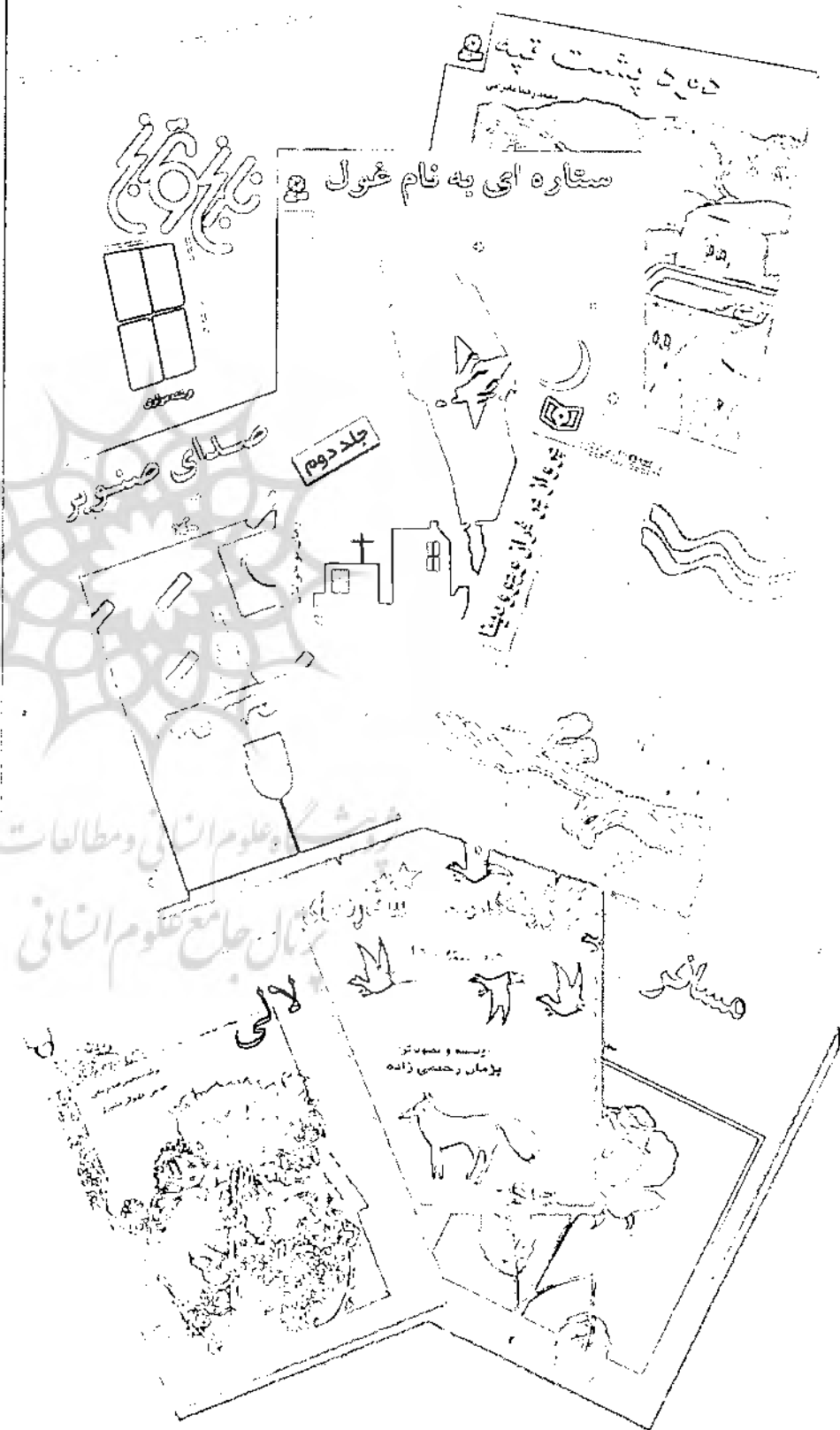
داستان معلولیت، داستانی است بس غریب که کمتر نویسنده‌ای در ایران، جسارت نزدیک شدن به آن را داشته است. یک نویسنده، قبل از آن که درباره معلولین بنویسد، باید در تخیلات و رؤیاهای خود با آن‌ها زندگی کند و در مقام یک انسان، «بودن» با آنان را تجربه کند؛ چرا که شرط مهرورزی، پذیرش بدون قید و شرط است.

در ایران، تعداد اندکی کتاب درباره کودکان و نوجوانان معلول نوشته شده است که برخی از آن‌ها نیز فاقد ارزش‌های لازم هستند. این امر از طرفی ناشی از عدم آگاهی و شناخت نویسندگان از زندگی افراد معلول است.

هنگامی که کودکی متولد می‌شود، به دلیل ناآگاهی والدین، بسیاری از حقوقش نادیده گرفته می‌شود و فاجعه‌آمیزتر از آن، لحظه‌ای است که والدین درمی‌یابند کودکشان معلول است. در این حالت، رخت سیاهی بر تن خود می‌کنند و رخت سیاه دیگری بر تن کودک، و از این طریق، حق طبیعی «بودن» را در عرصه‌های مختلف حیات از او می‌گیرند. به تدریج، حضور کودک معلول در صحنه خانواده، همسالان و اجتماع کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ به طوری که در زمان کوتاهی، یک‌باره حذف و ناپدید می‌گردد. حذف کودک سیاه‌پوش، موجب می‌شود تا سایر کودکان شناخت و درک صحیحی از کودک معلول نداشته باشند. این مساله به نوبه خود، بر میزان فاصله‌ها می‌افزاید. فاصله‌ها نیز همیشه مترادف با تنهایی است.

از طرفی دیگر، نویسندگان ما نیز کمتر امکان ارتباط و تماس با کودکان معلول را دارند، چرا که بسیاری از این کودکان یا در مراکز نگهداری به سر می‌برند و یا در چارچوب خانه و یا اتاق خود محصورند. البته، نقش برخی مریبان دلسوخته را نباید نادیده گرفت که تلاش می‌کنند رخت سیاه این کودکان را با رخت‌های قرمز و زرد و آبی عوض کنند، اما...

می‌گویند کتاب، جانشین زندگی نیست، اما به گونه‌ای کم‌نظیر بر غنای آن می‌افزاید. کودکان معلول و غیرمعلول، در کتاب‌ها افرادی را می‌بینند که شباهت‌هایی با آنها دارند و یا این‌که به کلی با آنان متفاوتند. شناخت این وجوه اشتراک و افتراق، موجب می‌شود کودک یا نوجوان، خود را بهتر بشناسد و از این طریق زمان، مکان و پایگاه فعلی خود را در جامعه بازشناسد. در حقیقت، کتاب‌ها حکم پلی را دارند که کودکان معلول و غیرمعلول را به یکدیگر پیوند می‌دهند. حضور کودکان معلول در کتاب‌ها از طرفی، برای کودکان معلول اهمیت زیادی دارد؛ زیرا آنان تصویر خود را در کتاب‌ها می‌یابند و درباره کودکان شبیه خود، زندگی، مشکلات، احساس‌ها و شرایطی که در آن زندگی می‌کنند، مطالبی می‌خوانند و از طرفی دیگر برای کودکان غیرمعلول نیز حائز اهمیت است؛ چرا که با نحوه زندگی



در ایران، تعداد اندکی کتاب درباره کودکان و نوجوانان معلول نوشته شده است که برخی از آنها نیز فاقد ارزش‌های لازم هستند. این امر از طرفی ناشی از عدم آگاهی و شناخت نویسندگان از زندگی افراد معلول است

از طرفی دیگر، نویسندگان ما نیز کمتر امکان ارتباط و تماس با کودکان معلول را دارند چرا که بسیاری از این کودکان یا در مراکز نگهداری به سر می‌برند و یا در چارچوب خانه و یا اتاق خود محصورند

ستاره ای به نام غول



کودکان معلول آشنا می‌شوند. فرآیند یکپارچه‌سازی کودکان معلول و غیرمعلول که از طریق کتاب‌ها صورت می‌گیرد، به پذیرش تفاوت‌ها کمک بسیاری می‌کند.

اما سؤال اساسی این است که آیا کودکان معلول ایرانی، هرگز نظیر خود را در رسانه‌های ارتباط جمعی مانند رادیو، تلویزیون و خصوصاً کتاب‌ها می‌بینند؟ آیا کودکان غیرمعلول، از طریق کتاب‌ها امکان آشنایی با کودکان معلول را دارند؟ و آیا اگر افراد حضور خود را در رسانه‌های فرهنگی-اجتماعی احساس نکنند، حق ندارند نتیجه بگیرند که به اندازه کافی ارزشمند نیستند و به جایی تعلق ندارند؟

در بررسی حاضر، نگاهی داریم به آثار نویسندگانی که در ده سال اخیر (۱۳۷۸-۱۳۶۸) به موضوع معلولیت پرداخته‌اند. این آثار به صورت کتاب‌های مصور و رمان برای کودکان و نوجوانان ارائه شده که در آن شخصیت اصلی و یا فرعی داستان کودک، نوجوان و یا بزرگسال معلول است. نویسندگان این داستان‌ها می‌کوشند از طرفی بر تفاوت‌هایی که معلولیت به



وجود می‌آورد، انگشت گذارند و از طرف دیگر، کمابیش شباهت‌های فرد معلول با دیگر افراد جامعه را نشان دهند. در این جا به انواع معلولیت‌هایی که در کتاب‌های کودکان و نوجوان مطرح شده‌اند می‌پردازیم.

معلولیت ذهنی

محمدرضا یوسفی، در سال‌های اخیر، از معنود نویسندگانی است که زندگی معلولان را دستمایه آثارش قرار داده است. شخصیت محوری در دو داستان ستاره‌ای به نام غول^۱ و درس انار^۲ نوجوانی با معلولیت ذهنی است. یوسفی، از شخصیت معلول داستانش قهرمان نمی‌سازد. او سعی می‌کند با نگاهی واقع‌بینانه، ابعاد زندگی و نیازهای کودک و نوجوان معلول را توصیف کند.

در ستاره‌ای به نام غول، تعامل عاطفی-اجتماعی پسری که از نابه‌هنجاری‌های هوشی رنج می‌برد، با اطرافیانش موضوع اثر است. نوجوان داستان که به دلیل درشتی هیكل، رضا غول نام گرفته با مردی به نام خیری، در محله‌ای قدیمی زندگی می‌کند. خیری، هرروز برای گذران زندگی و کسب درآمد او را به نقطه‌ای از شهر می‌برد تا با اجرای نمایش پولی درآورد. به مرور زمان، میان رضا غول و بچه‌های محله روابط دوستانه‌ای برقرار می‌شود. بچه‌ها از نمایش دادن رضا غول و سودی که خیری از این طریق به دست می‌آورد، ناراحتند و سعی می‌کنند رضا غول را دنبال کار شرافتمندانه‌ای بفرستند. سرانجام، رضا با کمک بچه‌ها، به روستای زادگاهش بازمی‌گردد. در این داستان، نویسنده همراه با طنزی تلخ و گزنده خواننده را به تماشای صحنه‌هایی از فقر، جهل، استثمار و بهره‌کشی از معلولین و از طرفی، عشق و دوستی کودکان که حد و مرزی نمی‌شناسد دعوت می‌کند. تنها بچه‌ها غول را دوست دارند و غول نیز با آنها مهربان است و نیز زنی که در بیمارستان است برای او دل می‌سوزاند، چرا که نمی‌خواهد زنجیر جنون برپای انسانی درشت‌اندام بسته شود. رضا دیوانه نیست فقط ساده است و مهربان. رضا ضمن سادگی و خامی، هم‌چون بسیاری از کودکان معلول ذهنی این سرزمین، مفهوم دوستی و عشق را بسیار خوب می‌فهمد. او می‌خواهد دیگران دوستش داشته باشند؛ چون خودش دیگران را دوست دارد. او تمام احساسات یک انسان عادی را دارد. هنگامی که درمی‌یابد خیری از او حیوان دست‌آموزی ساخته تا خرج اعتیادش را

تامین کند اشک می‌ریزد. او هم‌چون بسیاری از افراد معلول ذهنی، آرزوهایی دارد؛ می‌خواهد به روستای زادگاهش برگردد و آن‌جا عروسی کند.

به نظر می‌رسد آقا رضای ستاره‌ای به نام غول که به روستای زادگاهش برگشته در کتاب درس انار، با نام «حسنی» ایفای نقش می‌کند. حسنی در این داستان، پسر جوانی است با معلولیت ذهنی. او موتوری دارد که با آن مسافرت می‌کند اما تا زمانی که خانم معلم ده را از شهر به مدرسه نرساند کسی را سوار نمی‌کند. او عشق و علاقه زیادی به خانم معلم دارد؛ به طوری که با عروسی کردن او غم بزرگی بر دلش سنگینی می‌کند تا این‌که یک روز خانم معلم دیگری را به ده می‌فرستند که حسنی او را به‌طور اتفاقی سوار موتور کرده و از شهر به ده آورده است.

در این داستان، مدرسه خصوصاً معلم، کانون عشق‌ورزی است. نویسنده با به تصویر کشیدن ابعاد انسانی شخصیت اصلی داستان، خواننده را با دنیای احساسات و عواطف پاک و بی‌آلایش معلولین ذهنی آشنا می‌کند و موجب گسترش شناخت ما از آنها و نیازهایشان می‌شود؛ نیاز به عشق و محبت که از اصلی‌ترین نیازهای کودکانی با معلولیت ذهنی است.

معلولیت گفتاری

لالی^۳، داستان دیگری از محمد رضا یوسفی است که شخصیت محوری آن، دختر خردسالی است که از اختلال گفتاری رنج می‌برد. نویسنده در این داستان، می‌کوشد تا نحوه برخورد با کودکانی که دیر زبان باز می‌کنند را به مخاطب آموزش دهد و بیش از آن‌که به ویژگی‌های دختر معلول داستان بپردازد، محیط پیرامون او را در مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهد. به عنوان مثال، هنگامی که پزشک تشخیص می‌دهد که ترگس، تاخیر در گفتار دارد، اولین ضربه به مادر خانواده زده می‌شود:

«مادر: لالی دختر است اگر نتواند حرف بزند بدبخت می‌شود.» (ص ۳)

و مادر بزرگ نیز واقعیت تلخ تبعیض‌های جنسیتی را به مادر گوشزد می‌کند که:

«مادر بزرگ: تازه زبان باز کند که چه بگوید؟ دختر بدبخت است چه با زبان و چه بی‌زبان.» (ص ۵)

از یک طرفه مادر بزرگ سعی می‌کند درمان‌های سنتی را برای رفع مشکل به کار گیرد:

«مادر بزرگ: چند تا تخم کفتر توی حلقش بشکن تا زبان باز کند.» (ص ۵)

از طرفی، پدر با خرید اسباب بازی، می‌خواهد محبتش را به دختر نشان دهد و از طرفی، برادر از این‌که ترگس را لالی صدا می‌زند ناراحت است و به همه اعتراض می‌کند:

«برادر: لالی یعنی دختر لال، ترگس ما که لال نیست. هیچ

از مامان بپرس. دکتر گفته ترگس زبان باز می‌کند. هیچ کس نباید به ترگس بگوید لالی، وگرنه من، وگرنه من...» (ص ۱۴)

نویسنده در این داستان، حرکت پویای تمامی اعضای خانواده را راهی برای حل این بحران می‌داند.

داستان دیگری که به موضوع معلولیت گفتاری می‌پردازد،

آرزوهای کوچک و ستاره‌های دنباله‌دار^۲ است. کلاغک قصه که لکت‌زبان دارد، همیشه مورد تمسخر دیگران قرار می‌گیرد. او برای به دست آوردن یک ستاره دنباله‌دار که آرزوی او را برآورده سازد، به آسمان پرواز می‌کند و پس از سعی و تلاش بسیار، ستاره را پیدا می‌کند ولی هنگامی که به زمین بازمی‌گردد، در برخوردی با روباه ستاره از نوکش می‌افتد و می‌شکند. آرزوی کلاغ برآورده نمی‌شود، ولی کلاغان دیگر، به پشتکار و شجاعت کلاغک پی برده به او احترام می‌گذارند.

در این داستان، بزرگترین آرزوی شخصیت معلول قصه، از بین رفتن معلولیتش است. به همین دلیل، به دنبال یک عامل جادویی می‌گردد، اما در واقعیت درمی‌یابد که با اتکا به آن، معلولیتش از بین نمی‌رود. معلول قصه ما بدون این که لکت‌زبان از بین برود مورد پذیرش افراد دیگر قرار می‌گیرد؛ چرا که حرکت پویا و معنادار فرد معلول، ارزش و اهمیت بسیاری دارد. درک، پذیرش و تغییر رفتار سایرین نیز تنها زمانی به دست می‌آید که فرد معلول، حرکت خود را به سوی اجتماع سازمان دهد. در آن صورت می‌تواند از توانایی‌ها و محدودیت‌های خود، آگاه شود.

معلولیت بینایی

ورود به قلمرو نابینایی همواره با شعر، تصویر و خیال همراه بوده است و نویسندگانی که از خود بینش و قدرت شاعرانه داشته‌اند، چنین آثاری را خلق کرده‌اند. نارنج و ترنج^۳ نوشته فرشته مولوی، اثری است که در آن، نویسنده با استفاده از زبان شعر و خیال، دنیای نابینایی را به تصویر می‌کشد.

دختری که همراه لاک‌پشتش بر روی نیمکت یک پارک نشسته و در حین گوش سپردن به آواز فواره‌ها، خاطرات خود را مرور می‌کند. او نمی‌داند چشم‌هایش را کی و کجا گم کرده است. اما می‌داند که بعد از آنکه روشنایی‌ها گم شدند در چاه تنگ و تیره و تاری فرومی‌افتد و مادر کنار او و چاه او می‌ماند و روزها و روزها برایش با قصه‌ها طنابی می‌بافد که یک سرش در دست‌های خودش است و سر دیگرش به سوی دست‌های دختری پیش می‌آید.

«مادر، شهرزاد قصه‌گو در غروب قصه‌ای می‌بافت و قصه را در چاه شب می‌انداخت تا فرد را از دل تاریکی بالا بکشد. تو نمی‌خواهی با طناب قصه‌ها بالا بیایی؟» (ص ۱۲)

مادر با بهره‌گیری از عناصر برخی قصه‌های کهن، چون بیژن و منیژه، نارنج و ترنج و حکایت خرگوش و لاک‌پسته به دنیای دخترک روشنایی می‌بخشد.

نویسنده در این داستان، از طرفی ما را به ابعاد روان‌شناختی حاصل از معلولیت بینایی مانند تنهایی و انزوا آشنا می‌کند و از طرف دیگر، بر نقش و کارکرد تخیل و قصه برای از میان بردن آنها تأکید می‌نهد:

«صنای ملرم نسیمی بود که گردو غبار تاخت و تاز گرازها را به تورها می‌برد.» (ص ۱۳)

در انتها، دخترک نابینا با همانندسازی با شخصیت لاک‌پشت، حکایت «خرگوش و لاک‌پشت» و واقعیت نابینایی را می‌پذیرد و بدین‌ترتیب به زندگی خود معنا می‌بخشد:

«مسابقه تمام شد و خرگوش از لاک‌پشت برد، اما



لاک‌پشت کوچولوی کنه‌رو، غمگین نبود. دیگر نه به خرگوش تیزی فکر می‌کرد و نه به مسابقه. جایی دور، روشنی پینا بود و دیگر از چیزی نمی‌ترسید.» (ص ۲۸)

دست‌ها و سوزن‌ها^۴ مجموعه سه داستان - گزارش است که در آن آرزوهای افراد نابینا و تصویری که آن‌ها از زندگی دارند مطرح می‌شود. داستان دست‌ها و سوزن‌ها، داستان دخترکان سوزن‌دوز بلوچی است که نوردیدگان و توان جسم خود را از دست می‌دهند تا طرح‌های زیبا را با دستمزدی کم برای طبقات مرفه اجتماع بفروزند. سراسر این داستان، درد و رنج و فریاد است.

در داستان دست‌ها و سوزن‌ها، بر سویه‌های منفی و ویرانگر معلولیت بینایی تأکید زیادی شده است. این اثر، به دلیل احساس‌گرایی شدید خود در روایت وضعیت معلولین، داستانی است که حس ترحم خواننده را برمی‌انگیزد.

چشم، چشم دو ماهی^۵ داستان تلاش دختری است که می‌خواهد معلولیت بینایی پدرش را بپذیرد. «بعضی وقت‌ها بابا نمی‌تواند ببیند، خیلی خوب است. آدم می‌تواند بالای سر خواهر کوچکش برود و او را نیشگون بگیرد. آدم می‌تواند خیار را با پوست بخورد. دو تا پرتقال بخورد و بگوید که نصفی خورده است. اما خیلی وقت‌ها وقتی بابای آدم نمی‌بیند، بد است. چون هر کار خوبی می‌کنی بابا نمی‌بیند هی باید بگویی که ماری چه کار می‌کنی. از همه بدتر، نقاشی‌هایت را هم نمی‌تواند ببیند...» (ص ۳)

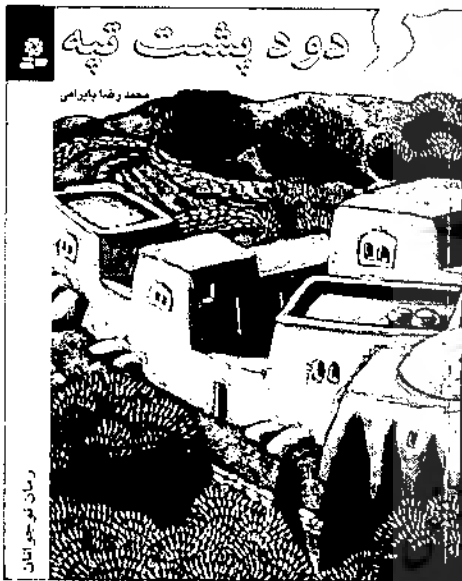
چشم، چشم دو ماهی، روایت پلرانی است که برای دفاع از کشورشان، سلامتی خود را از دست داده‌اند و روایت کودکی است که نفرت و اعتراض خود را نسبت به جنگ، از طریق نقاشی‌هایشان نشان می‌دهند. دخترک داستان، جنگ را مترادف با از دست دادن بینایی پدر می‌داند. او سعی می‌کند از طریق نقاشی‌هایش، به دنیای پدر قدم بگذارد. پدر نیز با لمس نقاشی‌ها و تصویر کردن صحنه و میدان جنگ تلاش می‌کند تا دختر را با واقعیت جنگ و معلولیت آشنا سازد. گفت‌وگوی پدر و دختر، تنها از طریق زبان نقاشی صورت می‌گیرد. دخترک در انتهای داستان، با ملنا سبز، چشم‌های پدر را پانسمان می‌کند ولی بعد ناگهان در حوض چشم‌های پدر، دو ماهی زنده می‌کشد.

دود پشت تپه^۶ رمانی است از محمدرضا بایرامی که نگاهی دارد به معلولیت در بستر جنگ. نوجوان راوی داستان

آیا کودکان معلول ایرانی، هرگز نظیر خود را در رسانه‌های ارتباط جمعی مانند رادیو، تلویزیون و خصوصاً کتاب‌های بیننده؟ آیا کودکان غیرمعلول، از طریق کتاب‌ها امکان آشنایی با کودکان معلول را دارند؟ و آیا اگر افراد حضور خود را در رسانه‌های فرهنگی - اجتماعی احساس نکنند حق ندارند نتیجه بگیرند که به اندازه کافی ارزشمند نیستند و به جایی تعلق ندارند؟

در داستان دست‌ها و سوزن‌ها

بر سویه‌های منفی و ویرانگر معلولیت بینایی تأکید زیادی شده است. این اثر، به دلیل احساس‌گرایی شدید خود در روایت وضعیت معلولین، داستانی است که حس ترحم خواننده را برمی‌انگیزد



که بر اثر بیماریان شیمیایی لشکر عراق، بینایی‌اش را از دست داده پس از آشنا شدن با دوستی نابینا در بیمارستان، برخورد مسلط می‌شود و تصمیم می‌گیرد داستان جنگ در روستای خودشان را بنویسد یعنی داستان کتاب حاضر را.

دود پشت تپه روایت درگیری، دغدغه و کشمکش روحی - روانی نوجوان معلول در پذیرش معلولیت خود است:

«آن روز حالم بدتر شده بود. وقتی فکر کردم که دیگر جایی را نخواهم دید آرزو کردم که کاش مرده بودم. بدون چشم، چه‌طور می‌توانستم به زندگی ادامه دهم؟» (ص ۲۰۳)

آنچه در «دود پشت تپه» ستون‌ساز است امید به زندگی، بقا، حرکت و تلاش نوجوان نابینا است. او وارد مرحله دیگری از زندگی می‌شود و می‌خواهد روایتگر قصه‌ای تازه باشد. قصه معلولیت خود.

صدای صنوبر^۷ روایت شاعرانه و خیال‌انگیزی است از تلاش‌های دختر کوچکی به نام زیورو که مادر خود را از دست داده و با پدر نابینای خود زندگی می‌کند. زیورو هر شب صدای مادر را از درون صنوبر حیاط خانه می‌شنود. مادر او را به دنیای

آنچه در «دود پشت تپه» ستودنی است
امید به زندگی، بقا، حرکت و تلاش
نوجوان نایبنا است. او وارد مرحله،
دیگری از زندگی می‌شود و می‌خواهد
روایتگر قصه‌ای تازه باشد:
قصه معلولیت خود

خواننده نوجوان، از خلال داستان
«مسافر» با ابعاد روحی- روانی شخصیت
معلول و اعتقاداتش اعم از ایمان مذهبی و
ایمان به خود آشنا می‌شود و با شخصیتی
برخورد می‌کند که نه تنها جلب
ترحم نمی‌کند، بلکه از ترحم بیزار است
و تنها محبت‌های واقعی را سپاس و
ارج می‌گذارد



حالا هر چه سبزی را می‌بیند می‌خورد... (ص ۱۶)
... امروز خانم معلم روی تخته سیاه یک مزرعه را می‌کشد
تا ما هم توی دفترهایمان بکشیم. ناگهان می‌بینم که اسبم
روی میز خانم معلم ایستاده و دارد تندتند علف‌های مزرعه
تخته‌سیاه را می‌خورد. توی دلم نفرینش می‌کنم و می‌گویم:
الهی دلیل بشوی! جلو که می‌روم، می‌بینم دلیل شده است.
(ص ۱۶)
... امروز اسبم یک کار بد انجام می‌دهد. من هم او را توی
انباری می‌انازم و به مدرسه می‌روم. از مدرسه که برمی‌گردم
می‌بینم ننه جانم اسب را توی بخاری انداخته و او همان طور
که جرق جرق می‌سوزد آرام آرام عرعر می‌کند. (ص ۱۸)
من و خاریشت و عروسک‌ها با تاکید بر ارزش‌های ادبی
خود، هم‌چنین موجب گسترش شناخت و بینش مربیان و
والدین از کودک آسیب دیده می‌شود.

معلولیت حرکتی

جنگ ایران و عراق، افراد معلول بسیاری را به جا گذاشت.
در ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان، این قربانیان جنگ در
هیات فردی بزرگسال و غالباً در نقش پدر، حضور دارند که
معمولاً دچار معلولیت حرکتی هستند (البته برخی از آنها نیز
معلولیت بینایی دارند).

«مسافر»، داستان جوانی است که یک پا و دستش را در
جنگ ایران و عراق از دست داده و پس از جراحی و مداوا در
ایران و آلمان، به مرکز کارگاه ساخت انفجارهای مختلف بدن
می‌رود تا پای مصنوعی خود را تحویل بگیرد. پس از اتصال
پای مصنوعی بر بدنش، او که همواره متکی به برادر بزرگ
خود بوده از آن لحظه تصمیم می‌گیرد مستقل به زندگی خود
انگام دهد.

مجتبی رحماندوست، در این اثر می‌کوشد خواننده را با
احساسات معلولین، مشکلاتی که در زندگی روزمره معلولین
حرکتی وجود دارد مانند نشستن، برخاستن، از پله بالا رفتن،
سوار ماشین شدن و نیز برخورد و واکنش دیگران نسبت به آنها
آشنا سازد.

شخصیت اصلی داستان، جوان ۳۰ ساله‌ای است که
خاطرات دوران نوجوانی خود را - هنگامی که به جبهه جنگ
رفته و پای خود را از دست داده - روایت می‌کند. از این رو،
خواننده نوجوان به راحتی می‌تواند با او ارتباط بگیرد؛ چرا که در
زمان واقعه، نوجوان بوده است.

خواننده نوجوان، از خلال داستان «مسافر» با ابعاد روحی-
روانی شخصیت معلول و اعتقاداتش اعم از ایمان مذهبی و
ایمان به خود آشنا می‌شود و با شخصیتی برخورد می‌کند که نه
تنها جلب ترحم نمی‌کند، بلکه از ترحم بیزار است و تنها
محبت‌های واقعی را سپاس و ارج می‌گذارد. سیر تحول روانی
جوان داستان و بازیافتن اتکا به نفس و استقلال، از ویژگی‌های
این اثر است.

پسران گل ۱۲، داستان شور و هیجان پسران نوجوانی است
که عاشق فوتبال هستند. میثم، پدر بیسجی خود را در جنگ از
دست داده و پدر یوسف هم پس از ۵ سال اسارت، با پای قطع
شده برمی‌گردد. یوسف که در انتظار بازگشت پدر از اسارت،
لحظه‌شماری می‌کرد تا بار دیگر مربی تیم فوتبال آن‌ها شود، از
معلولیت پدر ناراحت است و در قابلیت‌های او به عنوان مربی

معیشتی وضعیت مساعدی ندارد. پدر دختر که دوره‌گرد بوده در
حادثه‌های مرده است. مادر درباره پدر می‌گوید:

«یک چرخ دستی کوچولو داشت. آدامس و شکلات
می‌فروخت، ولی اگر کور نبود اگر پا داشته هیچ وقت این کار
را نمی‌کرد.» (ص ۱۲)

داستان با لحظاتی پس از مرگ پدر شروع می‌شود. دخترک
سپس مادر خود را نیز از دست می‌دهد و در انتهای داستان نیز
آرزوی مرگ می‌کند:

«باید می‌آید برگ‌ها رویم را می‌پوشانند. انگار مرده‌ام. شب
که نگاهان‌ها همه را از پارک بیرون می‌کنند، متوجه من
نمی‌شوند و من زیر برگ‌ها مدفون می‌شوم.» (ص ۱۹)

فضای داستان نغم و خاریشت و عروسک‌ها سراسر گریه
و اندوه و مرگ است. در این داستان، خاریشت و عروسک نیز
که سوبه‌های مختلف درون دخترک هستند، ایفای نقش
می‌کنند. در حقیقت، دخترک با آرزوی مرگ عروسک و
خاریشت، مرگ خود را می‌خواهد. در بخشی از داستان
عروسکش را دار می‌زند، عروسک و خاریشت را گلوله‌باران
می‌کند و با نظاره‌گر سوختن اسبش در آتش می‌شود. همه با
دخترک نامهربان هستند و این امر حس انتقام‌جویی را در
دخترک برمی‌انگیزد.

این کتاب نه تنها برای کودکان آسیب دیده قابل استفاده
نیست؛ چرا که اضطراب و بدبینی را در آن‌ها برمی‌انگیزد، بلکه
برای کودکان عادی نیز سوبه مثبتی به لحاظ موضوع و مضمون
ندارد؛ زیرا حرکت داستان از منفی به مثبت نیست، بلکه از
منفی و سیاهی، به مرگ و نیستی است. تنها ویژگی این
کتاب، آن است که نویسنده به شکل هنرمندانه‌ای، با مهارت و
استادی تصویرهای تخیلی را به کار گرفته تا ذهن آسیب دیده
کودکی را به نمایش بگذارد:

«تازگی‌ها یک اسب از توی کوچه پیدا کرده‌ام. امروز صبح
اسبم جیب روپوشم را خورد. سه رج از دامن بافتی خانم
معلم‌مان را هم شکافت و خورد. خانم هم مرا کتک زد. خاک بر
سر بی‌شعور این اسب خرم را می‌گویم، دیروز به او گفتم غنای
تو یونجه است.

گفت: یونجه چه رنگی است؟

گفتم: سبز است.



کودکی دعوت می‌کند و همراه با زبور، در دنیای خیال به دنبال
کودکی پدر می‌گردند تا نور چشم پدر را به او برگردانند. در
انتهای داستان، زبور درمی‌یابد که نور چشم پدر چیزی نیست
مگر خود او.

تمام تلاش‌های دخترکه برای معنا بخشیدن به معلولیت
پدر و پذیرش آن است و مسؤلیتی که باید بر عهده گیرد،
جست‌وجوی نیازهای پدر معلول و رفع آن‌ها است. در پایان، به
وجود «خود» در ارتباط با «پدر معلول» معنا می‌دهد.

معلولیت روانی- اجتماعی

معلولیت روانی - اجتماعی، نوع دیگری از معلولیت است
که در نتیجه فقر محرک‌های محیطی، فشارهای شدید و
آسیب‌های روانی به‌وجود می‌آید. من و خاریشت و عروسک،
اثری است که در آن فشارها و آسیب‌های روانی - اجتماعی،
موجب معلولیت دخترک داستان شده است.

راوی داستان، دختر کوچکی است که تنها با مادرش
زندگی می‌کند. مادرش رختشوی است و از نظر اقتصادی -

من و خارپشت و عروسکم
 نه تنها برای کودکان آسیب دیده
 قابل استفاده نیست؛ چرا که اضطراب و
 بدبینی را در آن‌ها برمی‌انگیزد، بلکه برای
 کودکان عادی نیز سوئیه مثبتی به لحاظ
 موضوع و مضمون ندارد؛ زیرا حرکت
 داستان از منفی به مثبت نیست
 بلکه از منفی و سیاهی،
 به مرگ و نیستی است



شک می‌کند، اما در انتها درمی‌یابد که پدر در این وضعیت جدید
 نیز مانند گذشته، مربی توانایی است.
 پسران گل، روایت اثرات جنگ بر خانواده‌هاست. معلولیت
 پدر، موجب نگرانی و اضطراب پسر می‌شود؛ چرا که در مرحله
 آغازین هویت‌یابی است. پسر نوجوان داستان، تلاش می‌کند تا
 تصویر ارزنده‌ای را از پدر دریافت دارد. پدر نیز بر این مسأله آگاه
 است و می‌کوشد همراه با پسر گام بردارد.
 پرواز بر فراز ویوو دینا^{۱۱}، داستان دیگری است که به معلولیت
 ناشی از جنگ می‌پردازد. در این داستان، ایمان و اعتقاد به
 ارزش‌هاست که به معلولیت معنا می‌دهد و موجب پذیرش آن
 می‌گردد.

سردار که در جبهه جنگ تجمیلی یک دست و چشمش
 را از دست داده تصمیم می‌گیرد برای جنگ علیه صرب‌ها عازم
 بوسنی شود تا در کنار دوست هم‌رزمش به مبارزه بپردازد.
 ویرانی، کشتار، تجاوز و معلولیت از چهره‌های کربه جنگ
 است که بر قربانیان خود تأثیرات مخربی به جا می‌گذارد. پرواز
 بر فراز ویوو دینا، علی‌رغم نمایش تمامی خشونت‌های ناشی
 از جنگ، بر نقش ایمان مذهبی، در معنا دادن شرایط سخت
 مانند معلولیت تأکید می‌نهد.

با نگاهی گذرا بر کتاب‌های مورد بحث می‌توان تا حدودی
 تصویری از چهره معلولین در ادبیات کودکان ایران ترسیم کرد.
 همان‌طور که در ابتدا نیز ذکر شد، تعداد آثاری که زندگی
 معلولین را مورد توجه قرار دهد، انگشت شمار است. بیشترین
 حجم آثار به معلولیت بینایی اختصاص دارد. به نظر می‌رسد
 حضور نابینایان در عرصه فعالیت‌های اجتماعی، بیشتر از
 معلولیت‌های دیگر است. هیچ نویسنده‌ای مثلاً معلولیت شنوایی
 را دستمایه خلق ادبی قرار نداده، چرا که ارتباط با ناشنوایان و
 ورود به دنیای آنها مستلزم به‌کارگیری زبانی ویژه است.
 همچنین، نویسندگان برای خلق دنیای نابینایی، از استعاره و
 نماد و زبان شاعرانه بهره می‌گیرند در حالی که معلولیت‌های
 دیگر را در قالب داستان‌های واقعی از زندگی روزمره به تصویر
 می‌کشند.

داستان‌ها را به لحاظ ارائه شخصیت معلول، به دو دسته
 می‌توان تقسیم کرد:

۱. داستان‌هایی که شخصیت آن کودک و نوجوان معلول
 است (نارنج و ترنج، لالی)، در این داستان‌ها از طرفی، مشکلاتی
 که کودک در پذیرش معلولیت خود دارد، مطرح می‌شود و از
 طرف دیگر، مشکلاتی که اطرافیان در برخورد با معلولیت ایجاد
 می‌کنند.

۲. داستان‌هایی که شخصیت آن بزرگسال معلول است
 (پسران گل، چشم چشم دو ماهی). در این آثار، پذیرش معلولیت
 از سوی اعضای خانواده، خصوصاً کودکان و نوجوانان، اهمیت
 بسیاری دارد. بحران معلولیت والدین (معمولاً پدر) در وهله
 اول، کودکان و نوجوانان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در این
 داستان‌ها کودکان به تدریج با معلولیت والدین آشنا می‌شوند و
 به آن معنا می‌دهند و آن را می‌پذیرند.

اکثر این آثار، روی معلولیت متمرکز هستند و کودکان و یا
 سایر بزرگسالان به سبب معلولیت‌شان، برجسته نشان داده
 شده‌اند اما باید اذعان داشت که کودک معلول، قبل از هر چیز
 کودک است با نیازهای خاص کودکانه. کتاب‌های بررسی

شده، بیش از آن که بر کودکی تأکید نهد، بر معلولیت
 انگشت گذاشته‌اند. به همین دلیل، این آثار پیش از
 آن که برای معلولین مفید باشد، کودکان و نوجوانان غیر
 معلول می‌توانند از آن بهره گیرند و با دردها، شادی‌ها و
 غم‌های معلولین مانوس شوند.
 بعضی از ما دچار معلولیت هستیم و گروهی خیر. مهم آن
 است که چه در زندگی عادی و چه از طریق کتاب‌ها با یکدیگر
 آشنا شویم. این امر مسؤولیت نویسندگان را در شناخت دنیای
 معلولین گوشزد می‌کند.

کتابشناسی آثار:

۱. یوسفی، محمدرضا. ستاره‌ای به نام غول. تهران: قدیانی،
 ۱۳۷۵. جلد ۲. (ج و د)
۲. یوسفی، محمدرضا. درس انار. تصویرگر فرشید شفیمی.
 تهران: پیدایش ۱۳۷۶. ۱۰۲ ص (د)
۳. یوسفی، محمدرضا لالی. تصویرگر مهنوش مشیری.
 تهران: نهاد هنر و ادبیات، ۱۳۷۶. ۲۴ ص. (ج)
۴. رحیمی زاده، پژمان. آرزوهای کوچک و ستاره‌های
 دنباله‌دار. تصویرگر پژمان رحیمی‌زاده تهران: با فرزندتان، ۱۳۷۵.
 ۱۲ ص. (ب)
۵. مولوی، فرشته. نارنج و ترنج. گزینش تصویرها هرمز
 ریاحی. تهران: مؤلفه ۱۳۷۱. ۳۰ ص. (ج و د)
۶. احمدی، حسن، دست‌ها و سوزن‌ها. تصویرگر محمد
 علی بنی‌اسدی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳. ۷۵
 ص. (ج و د)
۷. حمزه‌زاده، محمد. چشم چشم دو ماهی. تصویرگر
 محمدحسین صلواتیان. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات
 اسلامی، ۱۳۷۶. ۲۴ ص. (ب و ج)
۸. بایرامی، محمدرضا. دود پشت تپه. تهران: قدیانی،
 ۱۳۷۵. ۲۲۴ ص. (د)
۹. شعیان نژاد، افسانه. صدای صنوبر. تصویرگر بهزاد
 غریب‌پور. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان،
 ۱۳۷۶. ۹۱ ص. (د)
۱۰. دهگان، ر. من و خارپشت و عروسکم. نقاشی فرشید



مقالی. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۶۹.
 ۳۹ ص.

۱۱. رحماندوست، محبتی. مسافر. تصویرگر ایرج خانباباپور.
 تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴. ۷۵ ص. (د)

۱۲. کلهر، فریبا. پسران گل. تهران: زلال، ۱۳۷۳. ۲۰۴
 ص. (د)

۱۳. اکبرزاده محمود. پرواز بر فراز ویوو دینا. تهران: قدیانی،
 ۱۳۷۵. ۳۳۶ ص. (د و ه)

منابع:

۱. اورجاستر، توردیس. نقش کتاب‌های کودکان در همسازی کودکان
 معلول با جریان زندگی روزمره. ترجمه: تریا قزل‌ایاغ. تهران: شورای کتاب
 کودک، ۱۳۶۳

۲. محمدی، محمد. فانتزی در ادبیات کودکان. تهران: روزگار، ۱۳۷۸.